

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل آیدئولوژیک

داکتر سها

۳۰ می ۲۰۱۶

نقد قرآن

۲۶

فصل ۵

انتساب رفتارها و صفات نامناسب به خدا

چنانچه در مقدمه کتاب مطرح شد؛ جوهر استدلال این کتاب اینست که اگر قرآن از خدا باشد نتیجه اش خدائی جاهل، غیر عاقل، ظالم، انتقام گیر و مکار است و چون خدا چنین نیست پس قرآن از خدا نیست. برای اساس تمام این کتاب مربوط به بحث انتساب صفات و رفتارهای ناشایسته به خداست مثلاً وقتی خطاهای علمی فراوان قرآن به خدا نسبت داده شده است یعنی قرآن خدا را جاهل می داند. این فصل نیز برخی دیگر از صفات نامناسب منسوب به خدا را مورد بررسی قرار می دهد.

در قرآن صفات پسندیده بسیاری به خداوند نسبت داده شده است. مثل واحد، احد، رحمان، رحیم، خالق، قیوم، عادل، رب، حی، عالم، هادی، رازق، سبحان، باری، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر. چنین صفاتی شایسته خداست و در ادیان و در گفته های فلاسفه خدابپرست نیز مطرح شده است. اما در قرآن رفتارها و صفات دیگری به خدا نسبت داده شده است که در تضاد با صفات قبلی است و لایق خداوند نیست.

خدایان اقوام مختلف هم شأن و همسطح همان اقوامند به تدریج که بشر رشد و تکامل یافته خدایان وی هم رشد و تعالی پیدا کرده اند. خدائی هم که محمد در قرآن معرفی کرده است، خدائی است انسان گونه و با صفاتی متناسب با يك سرکرده یا پادشاه عرب. خدائی که بر تخت پادشاهی (عرش) نشسته و از آنجا مأموران (ملائکه) را برای انجام کارهای مختلف، مثل خبر گرفتن از اعمال بندگان و اداره امور جهان، اعزام می کند. خدائی که حرکت می کند، دست دارد، شاد می شود، خشمگین می شود، دشمنی می کند، انتقام می گیرد، نیرنگ می زند و ظلم می کند.

البته تصور خدا در کلام و فلسفه اسلامی ارتقاء یافته است. در نظر متکلمان خدا موجودی است بی نهایت، بسیط، همه جا را پرکرده و فاقد صفات حقیر انسانی، بدون حرکت، بدون نیاز به مکان، فاقد زمان و فاقد ماهیت. همچنین سعی کرده اند آیات قرآنی را به نحوی تفسیر کنند که با تصور ارتقاء یافته از خدا سازگار باشد. مثلاً دست خدا را به معنای قدرت گرفته اند. بدیهی است که این تصور فلاسفه و متکلمان از خدا مغایرتهائی با خدای قرآن دارد. در این فصل برخی صفات نامناسب را که قرآن به خدا نسبت داده است، مورد بحث قرار می دهیم.

به کار بردن ضمیر جمع برای خدا

با توجه به تأکید مکرر قرآن بر یگانه بودن خدا، عجیب است که در بسیاری

موارد در قرآن برای خدا ضمیر جمع به کار گرفته شده است. مثل:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) بقره

ترجمه: ما تو را به حق به عنوان بشارت دهنده و ترساننده فرستادیم.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْبِ الْأُولَى (۱۰) حجر

ترجمه: بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود (۹) و به یقین پیش از تو [نیز]

در گروههای پیشینان [پیامبرانی] فرستادیم (۱۰)

بلاشک به کار بردن ضمیر جمع برای خدا غلط است. این اشتباه از محیط محمد گرفته شده است که افراد گاهی برای

اشاره به خود از ضمیر جمع استفاده می کرده اند یعنی به جای من از ما استفاده می کرده اند.

دست خدا

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) فتح

در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنان است پس هر

که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی

بزرگ به او می بخشد (۱۰)

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) ذاریات

ترجمه: ما (خدا) آسمانها را با دست بنا کردیم.

مفسران دست خدا را به معنای قدرت خدا گرفته اند منتهی مگر خدا خود نمی توانست از لغت قدرت به جای دست

استفاده کند؟ که نیاز به بندگان داشته باشد تا ابهامات و غلطهای کلامش را اصلاح کنند. پس منظور همان دست است.

حرکت خدا

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) فجر

ترجمه: و روز قیامت (پروردگارت و فرشتگان صف در صف می آیند)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰) بقره

ترجمه: مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار یکسره

شود و کارها به سوی خدا بازگردانده می شود (۲۰۱)

ظلمهای منسوب به خدا

سوزاندن جاودانه گناهکاران در جهنم، بزرگترین ظلم منسوب به خدا، مجازات هیچ گناه یا جنایتی متناسب با سوزاندن

زنده انسان نیست. این جنایتی هولناک است که قرآن به خدا نسبت داده است. این مطلب به طور مبسوط در فصل "قیامت

در قرآن" توضیح داده شده است.

عذاب ظالمانه کسانی که اعمال خود را صالح و درست می دانند

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) - أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) - بقره

ترجمه: در دل‌هایشان (کفار) مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به خاطر تکذیبشان عذابی دردناک خواهند داشت (۱۰) و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می گویند ما خود اصلاح‌گریم (۱۱) به هوش باشید که آنان فسادگر اند، لیکن نمی فهمند (۱۲)

در این آیات دو صفت ناشایسته به خدا نسبت داده شده است. اول: مظل (گمراه کننده). در آیت ۱۰ گفته شده که کسانی که ایمان نمی آورند در قلوبشان مرض است و خدا هم مرض آنان را می افزاید. که اینکار عین اضلال یا گمراه کردن است. خدای عادل ممکن است کسی را به خاطر گناه مجازات کند اما زمینه گمراهی کسی را فراهم نمی کند. قرآن در بسیاری موارد گمراه کردن را به خدا نسبت داده است که در بحث روشهای دعوت به اسلام به طور مبسوط مورد بحث واقع شده است.

صفت ناشایسته دوم که به خدا نسبت داده شده است ظلم است.

عملی جرم محسوب می شود که عامل آن از روی عمد و با آگاهی به جرم بودن آن، مرتکب شود. به همین دلیل ما انسانها خطاهای سهوی را جرم نمی دانیم. اصولاً تنها راه برای این که انسان عملی را خوب یا بد بداند عقل اوست. طبیعی است که اگر انسان عملی را درست بداند به آن عمل می کند و گناهی هم مرتکب نشده است. اما در آیات فوق دقت کنید که خدا کفاری را که فکر می کنند که اصلاح کردند و واقعاً هم نمی دانند که عملشان خطاست (آیت ۱۲ خط کشیده شده) مورد عذاب قرار می دهد.

این ظلمی فاحش است. چه فرقی است بین دو انسانی که یکی عمل واقعاً درستی را درست می پندارد و انجام می دهد و انسان دیگری که عمل واقعاً نادرستی را صحیح می داند و انجام می دهد. هر دو به قصد انجام کار خیر عملشان را انجام داده اند چرا یکی باید سوزانده شود و دیگری باید پاداش داده شود؟!

هلاک بیگناهان و کودکان همراه با گمراهان

در قرآن در موارد زیادی به هلاکت کامل اقوام مختلفی که از پیامبرشان سرپیچی کرده اند، توسط خدا، اشاره کرده است مثل قوم عاد و ثمود و ایکه و لوط. این اقوام توسط زلزله یا عذابهایی آسمانی کاملاً نابود و تمدنشان از صفحه گیتی برافتاده است. مثلاً:

وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِيْنَ (۱۳۶)

صافات

ترجمه: و در حقیقت لوط از پیامبران بود (۱۳۳) آنگاه که او و همه کسانی را نجات دادیم (۱۳۴) جز پیرزنی که در میان باقی ماندگان [هلاک شدگان] بود (۱۳۵) سپس دیگران را نابود کردیم (۱۳۶)

وجه مشترك تمامی موارد فوق اینست که خدا شهرهای آن اقوام را با هر آنچه در آنان بوده است از زنان و کودکان و حیوانات و آثار ساخته انسان نابود کرده است. در صورتی که اینکار ظلمی بزرگ در حق بسیاری از افراد آن جوامع بوده است. چون معمولاً در هر جامعه ای عده قلیلی هستند که با دانستن حقیقت باز هم آن را نمی پذیرند. پس اگر پیامبران حق بوده اند عده کمی معاند داشته اند. که مستحق عذاب محسوب می شده اند ولی اکثر مردان جامعه، پیروان مسیر کلی جامعه اند یعنی از آنچه به آنان از گذشتگان و بزرگان جامعه رسیده پایبندند و از خود قدرت نقد و خلاقیتی ندارند. دقیقاً این چیزی است که در تمام جوامع مدرن امروزی هم مشاهده می شود و در روانشناسی و علوم اجتماعی

هم مورد بحث واقع شده است. برای مثال تمام مردم جوامع اسلامی مسلمانند چون از پدر و مادری مسلمان زاده شده اند و در بین مردمی مسلمان زیست می کنند.

همین امر در مورد تمامی پیروان مذاهب دیگر هم صادق است. این طبع و صفت عمومی بشر است. به ندرت افرادی پیدا می شوند که در پی تحقیق برآیند. فرضاً اسلام دین حق باشد آیا کشتن تمامی بقیه نسل بشر که دقیقاً شبیه مسلمانان صرفاً پیرو بی غرض جامعه خود هستند، درست است؟ هم اهل حق و هم ناحق شبیه هم عمل کرده اند و تولد آنان در جوامع خاصشان هم خارج از اراده خودشان بوده است، چرا باید یکدسته پاداش بگیرند و يك دسته عذاب؟ می دانم که روحانیون خواهند گفت همه افراد باید تحقیق کنند. این درخواست امری محال است. آیا

ممکن است تمامی افراد بشر کار اختصاصی خود را رها کنند و سالهای طولانی در تمامی ادیان مختلف تحقیق کنند؟ این امر در دنیای معاصر که کتب تمامی ادیان در اینترنت موجود است هم ممکن نیست چه رسد به گذشته های دور که نه دانشی بود و نه چاپخانه ای. بنابراین قطعاً اکثر قریب به اتفاق افراد جامعه اگر هم بر خطا باشند بدون غرض و عناد و از روی طبع بشری آنان است و هلاک کردن آنان ظلمی بزرگ است. این امر حتی در قضاوت بین انسانها هم رعایت می شود که اگر فردی بدون قصد و غرض و از روی خطا، کار خطائی کرد او را مجرم نمی شناسند. ثانیاً در بسیاری جوامع امروزی و تقریباً در تمامی جوامع گذشته، زنان صرفاً فرمانبردار مردان بوده اند و فاقد حقوق انسانی از جمله فاقد حق خروج از منزل و شهر و دیار برای جست و جوی حقیقتند. طبعاً کشتار زنان ظلمی بزرگتر از ظلم اولی است. ثالثاً: حداقل نیمی از جامعه کودکانند. چرا خدا باید کودکان را به خاطر نافرمانی پدرانشان کشتار کند. این ظلمی بسیار واضح است که ظالمانه تر از دو ظلم قبلی است. چهارم این که عده ای از افراد جامعه قادر به تحقیق نیستند به دلیل مشکلات، بیماری و یا ضعف ذهنی. طبعاً کشتار اینان هم ظالمانه است. پنجم: عده ای گرچه توان ذهنی دارند اما شك دارند و دلایل طرفین آنان را اقماع نمی کند. کشتار اینان نیز ظالمانه است. ششم: در گذشته، بخشی از مردم بردگان بوده اند که فاقد حقوق اولیه انسانی بوده اند و مطلقاً قادر به تحقیق و تفحص و رفتن در جست و جوی حقیقت نبوده اند. کشتن اینان نیز ظلمی بزرگ است. هفتم، تخریب آثار تمدن مثل ساختمانها، راهها و آثار هنری نیز از بین بردن دسترنج و هنر گذشتگان است و کاری عبث و ظالمانه است. هشتم: کشتن حیوانات و نابود کردن کشاورزی هم کاری عبث و ظالمانه است. عدالت حکم می کند که فقط فرد جنایتکار که جنایتی را از روی قصد انجام داده است مورد مجازات قرار گیرد نه همه جامعه. به همین دلیل است که ما کشتار عمومی و تخریب شهرها توسط امثال چنگیز یا هر فرد دیگری را وحشیانه می دانیم. حال چگونه ممکن است خدای عاقل، عالم، عادل این وحشی گریها را انجام دهد. نهمین اشکال اینگونه داستانهای قرآن اینست که اصولاً قتل عام عمومی، کاری عبث است. اگر خدا فقط چند نفری را که با دانستن حق عمداً با آن مبارزه می کردند به طور معجزه آسا در روبه روی چشم مردم هلاک می کرد طبعاً اکثر بقیه مردم حق را قبول می کردند. ولی از کشتن همگان چه سودی حاصل می شود؟

بنابراین انتساب چنین جنایات فاحشی به خدا، کار محمد است نه کار خدا. و این داستانها ساخته محمد اند نه وحی الهی.

ادامه دارد